

گفت‌وگویی «جوان» با پدر شهید محمد مهدی فریدونی از شهدای مدافع حرم

می گفت ما مدافع حرم هستیم چون حرم مدافع ماست

■ زینب محمودی عالمی

شهید محمد مهدی فریدونی ۲۴ آبان ۱۳۶۶ در منطقه عمارت‌نشین حیدرآباد فسا، استان فارس در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمد. از هشت سالگی همراهِ پدر به مسجد می‌رفت تا راه و رسم دفاع از حقیقت و شریعت را در مساجد و تکایا بیاموزد. او که عمری را با نام و یاد مولا علی (ع) پرورش یافته بود، عاقبت در سن ۳۰ سالگی در ۱۹ رمضان سال ۱۳۹۷ در منطقه بوکمال سوریه درگیری با اشقیای زمان خلعت شهادت پوشید و پسه دیدار معبود شتافت. پیکرش دو روز بعد در شب دوم قدر به معراج شهدای تهران منتقل شد و ۲۳ ماه رمضان سال ۹۷ مصادف با سومین شب قدر در گلزار شهدای فسا به خاک سپرده شد. آنچه در ادامه می‌خوانید هم‌کلامی ما با «قدرت‌الله فریدونی»، پدر شهید مدافع حرم «محمد مهدی فریدونی» است که از نظر تان می‌گذرد.

حاج آقا چند فرزند دارد و شغل تان چیست؟

چهار دختر و یک پسر داشتم. محمد مهدی فرزند چهارم بود. من باز نشسته آموزش و پرورش هستم. اهل فسا در استان فارس هستیم. پسر ششمین شهید شهر فسا و اولین شهید بخش مرکزی فسا است. محمد مهدی کجا به شهادت رسید؟ نحوه شهادت‌ش چگونه بود؟

پسر ۱۳ خرداد ۹۷ مصادف با ۱۹ ماه رمضان در شهر بوکمال سوریه به شهادت رسید. محمد مهدی جزو اطلاعات عملیات شهر بوکمال بود. برای شناسایی منطقه رفته بودند که متوجه می‌شوند داعش قصد حمله به نیروهای مان دارد. محمد مهدی برای اینکه آنها را منحرف کند، سوار ماشین می‌شود و همراه یکی از نیروهای فاطمین که همراهش بود در شهرکی همان نزدیکی پناه می‌گیرند و درگیری شدید پیش می‌آید. کمی بعد با شلیک خمپاره دشمن به خودروی‌شان پسر من منتقل کردند و روز ۲۳ رمضان در فسا تشییع و به خاک سپرده شد.

نحوه تربیت پسر تان چگونه بود که مسیر شهادت را طی کرد و به عاقبت می‌بخیری رسید؟

من با شغل معلمی و با حقوق حلال پنج فرزند تربیت کردم. پسر فوق‌لیسانس زبان انگلیسی بود و همه بچه‌های من مدارج بالای علمی فوق‌لیسانس و دکتری دارند. بالاخره رزق و روزی حلال و اینکه تربیتی که در خانواده حکمفرماست در انتخاب راه صحیح فرزندان اثر دارد و خدا را شکر فرزندان صالحی تحویل جامعه دادم.

شما خودتان رزمنده بودید؟ سال ۶۱ و ۶۵ هشت ماه در جبهه حضور داشتم. سری اول جبهه به جنوب و مناطق شرقی و دشت عباس اعزام شده بودم و سری دوم سال ۶۵ برای عملیات مهراَن به ایلام رفته و دوباره به جبهه جنوب اعزام شدم.

پس گذشته شما هم روی محمد مهدی و نظرات‌ش اثر گذاشته بود؟

از موقعی که محمد مهدی هشت ساله بود، من مسئول پایگاه بسیج بودم. در مساجد و کانون فرهنگی فعالیت داشتم. پسر هم‌راحم



می آمد و کارهای مسجد را انجام می‌دادیم. در جشن‌ها، عزاداری‌ها و مراسمات شرکت می‌کرد. از کودکی جزو مسجدی‌ها بود. هم درس می‌خواند و هم فعالیت فرهنگی داشت. بعد از فارغ‌التحصیلی به نیروی دریایی سپاه و به بند عباس رفت. یکی از فرماندهان پا به علاقه‌مند شد و به او گفت می‌خواهی در سپاه بمانی. او را به سپاه شیراز معرفی کردند. بعد از سرپا‌زاش با کلی تحقیقات موفق شد وارد دانشکده افسری امام حسین شود. از همان دانشکده افسری به سپاه قدس رفت.

چند بار به سوریه اعزام شد؟ سه بار داوطلبانه به سوریه رفته بود. بار اول ۹۶ آبان اولین اعزامش به سوریه بود. از اول در شهر بوکمال مستقر بود. بار اول که محمد مهدی قصد عزیمت به سوریه داشت با تعدادی از افراد عازم پیاده‌روی از بعین بودیم. از مرز که رد شدیم به من زنگ زد و گفت بابا برای خدا حافظی به فسا می‌آیم و بعد به سوریه می‌روم. از حرفش شوکه شدم. گفتن بابا نمی‌شود نیروی؟! گفت شما می‌دانید در پی رویه باز شده‌است. شما به من بگو برودم گفتنم در پناه امام زمان و خدا پشتیبان باشد. گفت به مادر و خوارم نگو به سوره می‌روم. گفتن باشه. مرحله سوم که می‌خواست برود رفت پنج‌مضان بود از مادرش اجازه گرفت و رفت و ۱۹ رمضان شهید شد.

چگونه از شهادت‌ش باخبر شدید؟ شب بیستم ماه رمضان از تهران به ما زنگ زدند، گفتند رفیق محمد مهدی هستیم. از سوره آمدم. بسته‌ای داریم می‌خواهیم به شوه‌خواهرش برسانیم. آدرس داماد ما دادم. آنها به دامادمان گفته بودند که محمد مهدی شهید شده‌است. اما ممکن است پیکرش در تهران برسد. منتها پیکر زود آمد. شب بیست و یکم ماه رمضان پیکرش را به معراج شهدای تهران آوردند. ما در جریان نبودیم. همه غیر



طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۰۶۲

زنگ زد و گفت بابا یک هفته مرا فرستادن اینجا درس بدهم، ولی نمی‌توانم پشت میز بنشینم. به او گفتم بابا تو تحصیل کرده‌ای، سن و سال داری هر چه خودت تشخیص دادی از اینجا به سپاه قدس رفت. حدود دو ماه محل خدمتش برایش غیبت رد کردند. رفته بود سپاه قدس آموزش می‌دید.

شهید چطور توانست خودش را به قافله مدافعان حرم برساند؟

بعدها شنیدیم که پسر خیلی به فرماندهانش التماس کرده بود. دو نفر بودند که اصرار داشتند به سوریه بروند. از فرماندهان اجازه می‌خواستند و آنها قبول نمی‌کردند. یک روز پسر دو رکعت نماز خواند و قرآن را باز کرد. آیهای به این مضمون آمد که در راه خدا پایداری کن، خدا کمک‌تان می‌کند. پسر من به دوستش گفت الان برویم فرمانده قبول می‌کند. فرمانده گفته بود شما همین که نیت کردید اجر می‌برید. ما شما را لازم داریم. محمد مهدی می‌گوید جناب فرمانده اجازه بدهید من یک جمله بگویم. روز قیامت از شما می‌پرسند آنهايي که می‌خواستند به مقابله با کفر بروند چرا مانع شدید؟ شما چه جوابی دارید بدهید؟ من می‌خواهم عاقبتم به شهادت ختم شود، مانع نشوید. فرمانده از شنیدن این حرف گریه‌اش می‌گیرد و می‌گوید بروید که طلبیده شدید.

خانواده چطور با داغ تنها پسرشان کنار آمدند؟

مادرش بعد از دو سال هنوز گریه می‌کند. بعد از نماز صبح هر روز به گلزار شهدا می‌رود. خیلی کم حواس شده‌است. از شهادت پسرش به این طرف چشمش را دو بار عمل کرد. همینطور دست و پاهایش می‌لرزد. بعد از ظهرها او را به بهشت زهرا می‌برم تا برای آب‌تپاش کشم. خودتان می‌دانید داغ جوان دردی در دل است. شب‌ها خیلی از اینکه به سوریه بروم، برای مرخصی به فسا آمد و از مادرش عکس‌های بیچگی تا مانعی که دانشگاه افسری بود را گرفت، زیرش نوشت ۳۰ سال زندگی من اینگونه گذشت! ۳۱ شده بود که شهید شد.

پسر من و مادرش سفارش کرد بعد از شهادتش گریه نکنیم. نوشته بود من عاقبت بخیر شدم و این عاقبت بخیری را مدیون زحمات شما هستم. ان‌شاءالله که شفیع شما در روز جزا باشم.

شهید مجرد بود؟

بله، این پسر شور و شوق عجیبی داشت. در یک مقطعی محمد مهدی را به دانشگاه امام خمینی‌ها نکا اعزام کردند که زبان انگلیسی، تدریس کند. یک هفته آنجا مانده بود، به من می‌گفت الان تروید. پسر من می‌گوید من تروم. آن یکی تروید کشور را چه کسی نگهداری کند. دختر خانم می‌گوید شما تنها پسر خانواده‌ات هستی. ترو. محمد مهدی می‌گوید بعضی‌ها هستند برای دفاع از حرم نمی‌روند و سعادت ندارند. محمد مهدی گفته بود به ما می‌گویند مدافع حرم، ولی حرم است که از ما نگهداری می‌کند. قضیه دفاع از حرم چیزی است که خدا وسیله امتحان برای ما قرار داده‌است. حرم اهل بیت بارها خراب و حتی شخم زده شده‌است، اما نهایتاً خدا نگهدارنده و مردم همت و درستش کرده‌اند. اینطور نیست ماقاط برویم از حرم محافظت کنیم. این یک امتحان الهی است. امتحانی است که مشخص شود بالاخره چه کسی حرکت می‌کند و چه کسی لبیک می‌گوید.



عکس و خاطره

شرح عکس و روایت از رزمنده جانباز دکتر عباس شهیدی:

آخرین عکس

این عکس در واقع از آخرین تصویرهای بچه‌های دسته ما از ناحیه کوهستانی منطقه ماوت عراق است. زمان لحظه تصویربرداری حدوداً ظهر (فاصله بعد از ۱۰ صبح تا قبل از ۲ بعدازظهر) اوایل اسفندماه ۱۳۶۶ است و به جهت استقرار این دسته که در دامنه و بال جنوبی کوه بود، حال و هوای منطقه استقرار ما کمی گرم‌تر از حال و هوای دامنه بال شمالی کوه در سمت ایران بود.

این عکس در واقع از آخرین تصویرهای بچه‌های دسته ما از ناحیه کوهستانی منطقه ماوت عراق است. زمان لحظه تصویربرداری حدوداً ظهر (فاصله بعد از ۱۰ صبح تا قبل از ۲ بعدازظهر) اوایل اسفندماه ۱۳۶۶ است و به جهت استقرار این دسته که در دامنه و بال جنوبی کوه بود، حال و هوای منطقه استقرار ما کمی گرم‌تر از حال و هوای دامنه بال شمالی کوه در سمت ایران بود.

حاج آقا چند فرزند دارد و شغل تان چیست؟

چهار دختر و یک پسر داشتم. محمد مهدی فرزند چهارم بود. من باز نشسته آموزش و پرورش هستم. اهل فسا در استان فارس هستیم. پسر ششمین شهید شهر فسا و اولین شهید بخش مرکزی فسا است. محمد مهدی کجا به شهادت رسید؟ نحوه شهادت‌ش چگونه بود؟

پسر ۱۳ خرداد ۹۷ مصادف با ۱۹ ماه رمضان در شهر بوکمال سوریه به شهادت رسید. محمد مهدی جزو اطلاعات عملیات شهر بوکمال بود. برای شناسایی منطقه رفته بودند که متوجه می‌شوند داعش قصد حمله به نیروهای مان دارد. محمد مهدی برای اینکه آنها را منحرف کند، سوار ماشین می‌شود و همراه یکی از نیروهای فاطمین که همراهش بود در شهرکی همان نزدیکی پناه می‌گیرند و درگیری شدید پیش می‌آید. کمی بعد با شلیک خمپاره دشمن به خودروی‌شان پسر من منتقل کردند و روز ۲۳ رمضان در فسا تشییع و به خاک سپرده شد.

نحوه تربیت پسر تان چگونه بود که مسیر شهادت را طی کرد و به عاقبت می‌بخیری رسید؟

من با شغل معلمی و با حقوق حلال پنج فرزند تربیت کردم. پسر فوق‌لیسانس زبان انگلیسی بود و همه بچه‌های من مدارج بالای علمی فوق‌لیسانس و دکتری دارند. بالاخره رزق و روزی حلال و اینکه تربیتی که در خانواده حکمفرماست در انتخاب راه صحیح فرزندان اثر دارد و خدا را شکر فرزندان صالحی تحویل جامعه دادم.

شما خودتان رزمنده بودید؟ سال ۶۱ و ۶۵ هشت ماه در جبهه حضور داشتم. سری اول جبهه به جنوب و مناطق شرقی و دشت عباس اعزام شده بودم و سری دوم سال ۶۵ برای عملیات مهراَن به ایلام رفته و دوباره به جبهه جنوب اعزام شدم.

پس گذشته شما هم روی محمد مهدی و نظرات‌ش اثر گذاشته بود؟

از موقعی که محمد مهدی هشت ساله بود، من مسئول پایگاه بسیج بودم. در مساجد و کانون فرهنگی فعالیت داشتم. پسر هم‌راحم

| | | | | | |
|---|---|--|---|---|---|
| ۱ | ۹ | | | | |
| ۸ | ۶ | | ۱ | ۷ | ۳ |
| | | | | | ۴ |
| | | | ۷ | ۹ | ۳ |
| | | | ۶ | ۱ | ۵ |
| | | | | ۲ | ۸ |
| ۶ | | | ۴ | | |
| | | | | ۵ | ۲ |
| | | | | | ۸ |
| | | | | ۳ | ۴ |

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۰۶۱

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | د | و | ل | س | ب | ا | ۷ | ا |
| ا | ۷ | س | د | ا | و | ل | ۸ | ب |
| ا | ا | ب | ۷ | ۸ | ا | د | و | س |
| ۷ | ب | ا | و | د | س | ۸ | ا | ا |
| و | ا | ۸ | ا | ۷ | ل | ب | س | د |
| د | س | ا | ا | ب | ۸ | ۷ | ل | و |
| د | س | ا | ا | ب | ۸ | ۷ | ل | و |
| س | ل | د | ب | و | ۷ | ا | ا | ۸ |
| ب | و | ا | ا | ۸ | ل | س | د | ۷ |
| ا | ۸ | ۷ | س | د | ا | و | ل | ب |

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۲ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۳ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۴ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۵ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۶ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۷ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۸ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۹ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۰ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۱ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۲ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۳ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۴ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |
| ۱۵ | ش | م | ی | ر | ا | ب | ن | د | ع | ی | ع | ب | ن | د |

امروز عکس‌های دسته‌جمعی رزمندگان بخشی از تاریخ و فرهنگ دفاع مقدس را شامل می‌شود

جدول شماره ۶۰۶۲

از راست به چپ

از بالا به پایین

از راست به چپ

- دارای صفات برجسته و ممتاز - نخستین روزنامه ایران
- از گل‌های آپارتمانی زیبا - عالم نفسانی
- ورق کاغذ - آواز کبوتر - موجودیت - دارایی اشخاص - وقیح
- حیوان نجیب - کلبیله - ظرف فرورفته
- شهری در کرمان و رودی در آلمان - کنج و گوشه - تعظیم
- قومی متمدن در امریکای مرکزی و مکزیک قدیم - سوره ۷۸ - جوشش - چهیدن
- اعمال قدرت - نوعی پارچه لطیف - حرف انتخاب
- انتها - مهره شطرنج - اختصاری سانتیمتر مکعب - فلز سرچشمه
- قوم ذبح شده - ایستگاه قطار - دوسیه
- تخته‌سنگ پهن و نازک - اولین سلسله ایرانی - بزرگ‌ترین جزیره جزایر منطقه میکرونزی
- گرم‌بریشم - آدمیزاد - همنشین
- تختلار - خالصان - طعم غذا
- کلاه الف - آلت جنگ - نوعی تیر جنگی - آتش
- مخلوط بیخ کوبیده با شربت رقیق آلبیومو، آلبالو و غیره - آنچه شیران را کند روپه مزاج
- ضرورت موتور سواری - نخست‌وزیر شهید

از بالا به پایین

از راست به چپ

- از تأمین‌کننده‌های آب تهران - ماده‌ای در شیشه عینک که رنگ آن در برابر نور تغییر نمی‌کند
- رسم کردن - یار همایون - درآمد
- نت میانی - دفتر پاکتویی - دوپین - تصدیق روسی
- قطعی برای کاغذ - کارخانه تولید نیروی برق - خالص
- وسایله‌ای در نجاری - وسایل - مدافع چپ پارسا
- غلام سلطان محمود غزنوی - سلطان جنگل - روزنامه زاپنی
- شهری در کرمانشاه - خودم - خدمتکاران
- صدمتر مربع - زمان انجام کاری - جواب - ماهی کنسروی
- قورباغه - نه ته پیاز نه سر پیاز - حکم مشترک
- چشایی - از حرف انگلیسی - سازمان فضایی امریکا
- محصول ساوه - واحد مسافت شرعی - مالک
- تندخو - خدای عشق رومیان - از انجیل‌ها
- ریشه - زبانه آتش - خراب‌کننده بنا - آوای زمی کار
- رود بزرگ سوئیس - خوابیده - از مهمان پذیرایی می‌کند
- شاخه‌ای از علم زمین‌شناسی - فیلمی در ژانر دفاع مقدس به کارگردانی حاتمی کیا